

## فروتانه براي آزادي زندگي کن

سهند ايرانمهر

در صفحه ۲۸۸ رمان «ناطوردشت» نوشته «جی.دی. سلینجر» (انتشارات ققنوس-ترجمه احمد کریمی) رمان «ناطور را به دستم Wilhelm stekel دشت» عبارت قابل تأملی وجود دارد: "...آقای آنتولینی نوشته ای از روانشناسی به نام داد. این حرفی است که او زده: علامت انسان رشد نیافته این است که میخواهد بزرگوارانه در راه یک هدف جان بسپارد و ". حال آنکه علامت انسان رشد یافته این است که می خواهد در راه یک هدف به فروتنی زندگی کند

ارتباط این عبارت زیبا با پستی که در مورد دکتر کینگ می خواهم بنویسم در این است که هرچند مارتین لوتر کینگ در نهایت به دست نژادپرستان ترور شد و به قتل رسید اما بر خلاف مالکوم ایکس، رویکرد بسیار آرام و بدون هیاهویی را در پیش گرفته بود و به طور قطع با اصراری که بر نفی خشونت داشت، نشان داد که قصد دارد به فروتنی هرچه تمام تر به هدف خویش برسد هرچند که حکومت ترکتازانه به خشونت کور روی بیاورد بنابراین می توان گفت آموزه های مارتین لوتر کینگ روشی راهبردی برای تمام جنبش هایی است که می خواهند با حفظ گفتمان منطق و آرامش در رویارویی با روش های خشن و مستبدانه، آزادی خواهی را به ساحل سلامت رهنمون گردند

اما موضوعی هست که می باید آن را با مردم ام که در این درگاه عدالت ایستاده اند در میان گذارم. سخن من این است که " در فرایند نائل شدن به منزلت برحق خود نباید دست به اعمال نادرستی بزنیم که ما را گناهکار سازد. عطش ما به آزادی (نباید با نوشیدن جام بیزاری و نفرت سیراب شود)" (مارتین لوترکینگ

زیبایی این نکته در آن است که ایده نافرمانی مدنی دکتر کینگ، ایده ای است که در آن، مفهوم زندگی آرام و بدون خشونت با تلاش برای تغییر ناکارآمدی یا ناعادلانه بودن قانون یا رفتار حکومت هیچ تعارضی پیدا نمیکنند، در این شیوه، استفاده درست از تمامی پتانسیل های شهروندی است که دولت را مجبور میکند به فضایی عاری از خشونت مورد تقاضای جامعه تن دردهد و این همان روشی است که او با ما رییس جمهور کنونی ایالات متحده را واداشت تا در بحبوحه تبلیغات انتخاباتی، در روز ملی کینگ - پس از پایان مناظره اش با کلینتون - به کلیسای ابنز برود و در مورد کینگ چنین بگوید: « زندانی ای که زندانبانش را دوست داشت و از زندانیان می خواست که زندانبانان را دعا کنند. او بر زخم های ما مرهم گذاشت و به ما آموخت که آزادی با کینه و خشم مجال بروز نمی یابد ». (تایم در آغاز سال ۲۰۱۰ طی گزارشی تصویری از طرح تغییر دکوراسیون اتاق او با ما در کاخ سفید، هوشمندانه به جایگزینی مجسمه لوترکینگ به جای مجسمه

چرچیل اشاره کرد تا نشان دهد که رییس جمهور او باما به عنوان بخشی از تجلی رویای لوتر کینگ، چگونه او را منبع الهام (خویش قرار داده است).

ریشه تاریخی یک روز ملی

سالهاست در آمریکا سومین دوشنبه ماه ژانویه به احترام دکتر مارتین لوتر کینگ جونیور، تعطیل ملی اعلام میشود. خود مارتین لوتر کینگ متولد ۱۵ ژانویه ۱۹۲۹ است اما آمریکایی ها معمولا، دوشنبه ها را به اعیاد ملی خود اختصاص میدهند زیرا مردم با سه روز تعطیلات آخر هفته فرصت و انگیزه خوبی برای شرکت در مراسم مربوط به این اعیاد را خواهند داشت. هر چند اکنون اختصاص یک روز به شخصیتی همچون کینگ، امر ساده ای به نظر می رسد اما باید دانست که این کار به این سادگی ها هم اتفاق نیفتاده و تاکید بر این مساله از آن روست که بدانیم حتی کشوری مثل ایالات متحده برای آنچه تاکنون بدست آورده است، فراز و نشیب و دشواری های فراوانی را پشت سر گذاشته است.

مارتین لوتر کینگ در ۴ آوریل ۱۹۶۸ توسط یک سفیدپوست نژادپرست در شهر «مفیس» ایالت تنسی ترور شد و با وجود اینکه کینگ عضو سندیکا های کارگری نبود و اصولا نه چپ بود و نه راست و فقط از کرامت انسانی و جنبش مدنی دفاع می کرد، لیکن سندیکا های کارگری و گروه های روشنفکری و آزادی خواه پس از مرگ او خواستار آن شدند که روزی خاص به پاسداشت از وی اختصاص داده شود. جان کونیار، نماینده دموکرات کنگره از ایالت میشیگان اولین کسی بود که این پیشنهاد را به کنگره ارایه داد و «استیوی وندر» خواننده مشهور پاپ، آهنگ مشهور «تولدت مبارک» را در اعتراض به آنهايي که مانع عملی شدن این طرح می شدند، خواند.

این اقدامات در کنار حمایت روزافزون اقشار مختلف مردم و نیز ستاره های سینما منجر به ارسال نامه ای با ۶ میلیون امضا به کاخ سفید شد با این وجود ریگان رییس جمهور وقت و رهبران حزب جمهوریخواه، چندان رغبتی به جانبداری از این ایده نداشتند. در همان زمان سناتور جمهوریخواه «جسی هلمز» از ایالت کارولینای جنوبی، در اعتراض به این رویکرد طی سخنانی گفت: «چطور یاد یک چپگرا و شاید کمونیست را گرامی بداریم حال آنکه او مخالفت جنگ ویتنام بود و با این.» «؟ کار به آمریکا خیانت کرد

مخالفت افرادی چون سناتور هلمز، البته راه به جایی نبرد و سرانجام ریگان پس از تصویب این طرح، مجبور به امضای قانونی شد که طبق آن سومین دوشنبه ماه ژانویه «روز ملی گرامیداشت دکتر مارتین لوتر کینگ» نام گذاری شد.

سه سال بعد نیز جرج بوش پدر- رییس جمهور وقت امریکا- قانونی را امضا کرد که طبق آن، این ماه به گرامیداشت نقش سیاهان در تاریخ امریکا اختصاص یابد. هرچند ایالت های مختلف امریکا یکی پس از دیگری در برابر چنین جریانی سر تسلیم فرود آورده و این روز ملی را به شکل رسمی پذیرفتند اما ایالتی همچون آریزونا از امضاء و پذیرش چنین قانونی سر باز زد تا اینکه سرانجام در جریان برگزاری جام جهانی فوتبال در امریکا، این ایالت نیز که میزبانی چند مسابقه را بر عهده داشت - بنا به اصرار فیفا مجبور به پذیرش این قانون شد

بد نیست بدانید که از جمله دلایل قبول این قانون از سوی ایالت آریزونا ترانه مشهوری بود که «بابلک اینمی» ستاره موسیقی «هیپ هاپ» خوانده بود. آهنگ اینمی با این مطلع آغاز می شد که: «اگر به ایالت آریزونا برسم فرماندارش را می کشم!» این ترانه به دلیل محبوبیت روزافزونش به شدت وجهه فرماندار این شهر را مخدوش کرده بود و در نتیجه جناب فرماندار که در سال ۱۹۹۳ پرونده فساد مالی اش نیز بر سر زبانها افتاده بود بهتر آن دید که با امضای این قانون مفری برای خود بیابد.

!برای رستگاری ات دعا می کنم، زندان بان

مارتین لوتر کینگ (۱۵ ژانویه ۱۹۲۹) در آتلانتا (ایالت جورجیا) در محله ای نزدیک به کلیسای تاریخی ابنزر متولد شد. اجداد وی از آفریقایی هایی بودند که به عنوان برده به آمریکا آورده شده بودند. مایکل کینگ - پدر مارتین - یکی از کشیش های کلیسای ابنزر بود و هرچند نام مارتین را برای فرزندش انتخاب کرده بود اما به دلیل علاقه ای که به «لوتر» - کشیش رفورمیست آلمانی و بنیانگذار مذهب پروتستان - داشت، گاه و بیگاه و در خلال سخنانش، پیش بینی می کرد که روزی فرزندش همانند لوتر، فردی اثرگذار خواهد شد و به همین دلیل نیز در ۶ سالگی نام مارتین کینگ را به «مارتین لوتر کینگ» تغییر داد. مارتین به همراه دو برادر دیگرش ویلی و آلفرد از همان آغاز تحت تعالیم مذهبی پدر قرار گرفتند و همیشه نقشی محوری در گروه کر کلیسا داشتند.

مارتین ده ساله بود که فیلم «برباد رفته» را برای نمایش به کلیسای ابنزر آوردند زیرا سیاهان حق تماشای این فیلم در سینماها را نداشتند فیلم بر باد رفته (اسکارلت) ماجرای زندگی خانواده ای اشرافی بود که دستخوش جریانات ناشی از جنگ های شمال و جنوب شده بودند و اگرچه این جنگ بر سر نفی برده داری بود اما نقش سیاهان جز نقش حاشیه ای خدمتکار سیاهپوست و وفادار خانواده چیز قابل توجهی نبود، خود لوتر کینگ بعدها گفت که: «پس از این دیدن این فیلم قسم خوردم که برای تساوی میان رنگین پوستان و سفیدپوستان تلاش کنم» و شاید بیراه نباشد اگر بگوییم؛ مانیفیست کینگ در همان زمان تدوین شد. از حوادث دیگری که به روشنی در ذهن مارتین جوان مانده بود، ماجرای بود که در

نوجوانی برای او پیش آمد. زمانی که مارتین آخرین سال تحصیلی دبیرستان را میگذراند به عنوان یکی از اعضای فعال «باشگاه بحث» برای شرکت در یک مسابقه سخنرانی انتخاب شد. موضوع بحث «مارتین» جوان، «سیاهپوست و موسسات دولتی» بود و متن منقح و نوع بیان شیوای وی باعث شد که در این مسابقه حایز مقام اول شود.

کینگ جوان، در راه برگشت با اتوبوس بود که سفید پوستی وارد ماشین شد. راننده ی اتوبوس از او خواست که جای خود را هرچه سریعتر به مرد سفید پوست بدهد. «مارتین لوتر کینگ» راضی به این کار نشد. راننده، او را «سیاهپوست لعنتی» خطاب کرد و بازهم از او خواست که صندلی را ترک کند. «مارتین» جوان به شدت خشمگین شده بود. او از جلسه ی سخنرانی برمی گشت که در مورد آزادی و حقوق سیاهپوستان در جامعه، صحبتها شده بود. حتی برای اجرای این سخنرانی، رتبه ی اول را نیز احراز کرده بود. اما اکنون با او چنین رفتار می شد. این خاطره، تصمیم او را براینهایی از قید تبعیض نژادی، محکمتر ساخت. مارتین حرف پدر را هرگز فراموش نمی کرد که میگفت: "مهم نیست که برای چه مدت زمانی با این سیستم تبعیض نژادی زندگی خواهیم کرد، مهم آن است که من هرگز آن را قبول نداشته ام و نخواهم داشت و". برای مبارزه با آن تا لحظه ی مرگ از پای نخواهم نشست

کینگ پسر باهوشی بود و در ۱۵ سالگی وارد دانشگاه «مورهاوس» شد و در همان جا موفق به اخذ لیسانس جامعه شناسی شد و کمی بعد لیسانس الهیات را نیز در دانشگاه پنسلوانیا اخذ کرد. کینگ در همین ایام بود که در سخنرانی هایش به تدریج فلسفه خود به نام «فلسفه جنبش حقوق مدنی» را تبیین و تشریح می کرد. او فوق لیسانس و دکترای الهیات را در حالی که ۲۵ سال بیشتر نداشت در بوستن گرفت (۲۰ سال پس از مرگ کینگ نژاد پرستان تلاش کردند تا ثابت کنند تز دکترای کینگ در بوستن کاملاً جعلی بوده است و حتی خود دانشگاه بوستن نیز با آنکه در نهایت اذعان

کرد که نقش اصلی در نگارش تز به عهده خود کینگ بوده ولی بازهم تاکید کرد که بخش های چشمگیری از رساله از (دیگران اخذ شده است).

کسی که نشست تا يك ملت به پا خيزد

مارتین لوتر کینگ در تاریخ ۱/۱۲/۱۹۵۵ موفق به اخذ دکترایش شد و درست در ساعت ۶ بعد از ظهر همان روز؛ «رزا پارکس» خیاط سیاهپوست در مونتهگمری آلاباما پس از یک روز خسته کننده کاری به ایستگاه اتوبوس رفت و منتظر ماند تا هرچه زودتر به خانه اش برود. سرو کله اتوبوس پیدا شد، راننده اتوبوس شخصی بود که قبلاً با پارکسدر گیری داشت و چند سال قبل وقتی که او بلیتش را پرداخت کرده بود و برای سوار شدن به سمت در عقب اتوبوس حرکت میکرد درها را بست و

بدون اینکه او را سوار کند، حرکت کرده بود. بعدها پارکس همیشه از سوار شدن اتوبوسی که او راننده اش بود امتناع کرده بود اما در آن روز به خاطر تنگی وقت مجبور بود که سوار شود. پس از حرکت در دو ایستگاه بعد یک مرد سفید پوست وارد اتوبوس شد و مجبور بود که بایستد. اگر چه آن مرد هیچ اعتراضی نکرد اما راننده بلافاصله متوجه شد و دستور داد که برای نشستن آن مرد جایی را خالی کنند. (خودروی حامل رزا پارکس اکنون به عنوانی نمادی از جنبش مسالمت آمیز (نافرمانی مدنی در موزه فورد نگهداری می شود

بعد از اینکه دو نفر از جای خود بلند شدند، پارکس مانع از نشستن آن مرد سفیدپوست شد. دیگر مسافران (سیاه) که خشم راننده را دیده بودند از اتوبوس پیاده شدند. کمی بعد سروکله پلیس پیدا شد و پارکس را بازداشت، ۱۴ دلار جریمه و انگشت نگاری کردند. خودداری رزا پارکس از واگذاری صندلی اش در یک اتوبوس شهری به یک مرد سفیدپوست و بازداشت متعاقب وی، منجر به بروز وقایعی سرنوشت ساز شد ولوتر کینگ نیز با هوشیاری تمام پیامدهای این واقعه را در جهت استیفای حقوق سیاهان مدیریت می کرد

سال ها بعد جسی جکسون از رهبران جنبش مدنی سیاهان آمریکا در اشاره به اقدام خانم پارکس (۱۹۵۵) گفت: «این خیاط ۴۲ ساله در آن لحظه نشست تا همه ما برخیزیم و دیوارهای جدایی فروریخت» و ادوارد کندی، سناتور دموکرات، از ماساچوست نیز در مورد او گفته است: نبرد بی سر و صدای او برای کسب برابری، زنگ آزادی را برای میلیون ها نفر به صدا در آورد». خود رزا پارکس در سال ۱۹۹۲ درباره آن حادثه گفت: «دلیل واقعی بلند نشدنم این بود که احساس می کردم این حق من است مثل همه مسافران با من رفتار شود. ما آنگونه رفتارها را بیش از حد تحمل کرده بودیم». { جیمی (Standing Tall) مکنزی شاعر امریکایی در باره این واقعه شعر زیبایی دارد با عنوان استوار ایستادن

رزا در سال ۱۹۹۶ نشان آزادی ریاست جمهوری را دریافت کرد (۹ سال پیش از مرگش) و سه سال بعد مدال طلای پارلمانی که برترین نشان افتخار غیرنظامی است به وی اعطا شد. اگر سخنرانی چند وقت پیش از این کشیش لوتر کینگ در مورد فلسفه جنبش حقوق مدنی را اولین بیانیه این جنبش بدانیم بی تردید این اقدام رزا پارک اولین گام عملی در این راستا تلقی می شد و به همین دلیل نیز دو سال پیش پسر رزا پارک فقید طی سخنرانی در برابر کنگره آمریکا اعلام کرد که «رزا؛ (مادر جنبشی بود که لوتر کینگ پدر آن محسوب می شود

به هر روی به پیشنهاد مارتین لوتر کینگ تصمیم گرفته میشود که شرکت اتوبوسرانی تحریم شود و کسی با اتوبوس مسافرت نکند. این کار با اندیشه ی وارد ساختن ضرر مالی به شرکت اتوبوسرانی و از بین بردن مسأله ی حاشیه نشینی سیاهپوستان صورت می گیرد. رهبران جنبش و کشیش ها، پس از زندانی شدن «رُزا پارکس» به گردهمایی میپردازند و مسأله

ی تحریم شرکت اتوبوسرانی را برنامه ریزی میکنند. کشیش ها در مراسم مذهبی یکشنبه ی خود، موضوع را برای مردم توضیح می دهند، دست به تبلیغات وسیعی می زنند و اعلامیه های آن را به شکل گستردهای پخش می کند.

در اعلامیه ها شرح مختصری در مورد شخصیت «رُزا پارکس» و دلیل زندانی شدنش آمده بود. سپس از مردم خواسته بودند که برای رفتن به محل کار خود و یا هر مقصد دیگر از اتوبوس استفاده نکنند. کمیته ی تاکسی داران نیز در این کار، مردم را یاری کردند و با هزینه ای که با هزینه ی اتوبوس برابر بود، مردم را به مقصد می رساندند. همه چیز به خوبی برنامه ریزی شده بود. پنجم دسامبر ۱۹۵۵، اولین روز تحریم اتوبوس ها بود. هر روز در شهر، حدود ۱۷۵۰۰ نفر سیاهپوست به طور معمول، از اتوبوس به عنوان وسیله ی نقلیه استفاده میکردند. بدین معنا که هفتاد و پنج درصد مسافران شرکتهای اتوبوسرانی را چنین افرادی تشکیل میدادند. برنامه ی تحریم اتوبوس ها با آرامش و نظم خاصی به اجرا درآمد. این کار، نوعی اعتراض صلح آمیز و بدون خشونت یعنی همان روش مبارزهای که «مارتین» آرزویش را کرده بود.

عملی شدن این تحریم، روح تازهای در کالبد خسته و ستمکشیده ی سیاهپوستان دمید و امیدهای بسیاری در دلهای شان به وجود آورد. قدم بعدی، سخنرانی «مارتین لوتر کینگ» بود که شایسته ترین فرد برای چنین کاری بود. زمانی که به کلیسا رفت، مردم بسیاری برای شنیدن سخنرانی او آمده بودند، آنچنانکه جای خالی برای نشستن نبود. بلندگوهای بزرگ به گونه ای جاسازی شده بود که مردم خارج از کلیسا نیز بتوانند سخنان او را بشنوند. پلیس نیز در بیرون از کلیسا به صورت آماده باش ایستاده بود. گردهمایی داخل کلیسا با سرودهای مذهبی که همدردی انسان را بر می انگیزت، آغاز شد. سپس «رُزا پارکس»، که در حقیقت، جرقه ی اولیه ی این اعتراضات بود، چگونگی سوار شدن به اتوبوس و زندانی شدنش را را برای مردم توضیح داد. سپس نوبت به «مارتین لوتر کینگ» رسید. محور حرف های مارتین «لوتر کینگ» به طور طبیعی، در مورد رفتار غیرانسانی دولت با مردم سیاهپوست بود و تأکید می ورزید که: "آنچه ما از دولت میخواهیم، حق ماست و ما". زمانی میتوانیم به این حق دست یابیم که متحد باشیم.

: مارتین در آن روز سخنانی ایراد کرد که بخش عمده آن اکنون به جملاتی مشهور و جاودان تبدیل شده است

هیچ چیز خطرناکتر از این نیست که جامعه ای بسازیم که در آن بیشتر مردم حس کنند که هیچ سهمی در آن ندارند. مردمی که حس میکنند سهمی در جامعه دارند از آن جامعه محافظت می کنند، ولی اگر چنین احساسی نداشته باشند، ناخودآگاه میخواهند که آن جامعه را نابود کنند.

{هیچکس نمی تواند سوار شما شود، مگر اینکه شما خم شده باشید } و به او اجازه سواری دهید

سوال این نیست که آیا ما افراطی خواهیم بود یا نه؛ بلکه این که چه نوع افراط گرایی خواهیم بود... جامعه و دنیا به طرز وحشتناکی به تندروهای سازنده [و نه ویرانگر] نیاز دارد

تأکید «مارتین لوتر کینگ» همیشه بر آن بود که اعتراض ها باید در کمال آرامش و بدون هرگونه برخورد خشونت آمیز صورت گیرد. باور افرادی که در کلیسا جمع شده بودند بر آن بود که آنها می توانند تحت رهبری فردی چون او به آزادی و ارزش های انسانی برسند. باوری که رسیدن به آن برای آنها به صورت آرزو درآمده بود. گروهی که این اعتراضات را: رهبری می کردند خواسته های خود را اینگونه مطرح کردند که

رانندگان اتوبوس نسبت به مسافری سیاهپوست باید رفتار مودبانه داشته باشند-

سیاهپوستان می توانند از درب عقب و سفیدپوستان از درب جلو، سوار اتوبوس شوند-

شرکت اتوبوسرانی باید برای اتوبوسهایی که در داخل محلههای سیاهپوستنشین در رفت و آمد هستند، رانندگانی از - میان سیاهپوستان استخدام کند

#### جنبش حقوق مدنی

را به (SCLC) «در سال ۱۹۵۷ با پیگیری های لوتر کینگ، کشیش های سیاهپوست؛ «کنگره رهبران مسیحی جنوب عنوان یکی از مهمترین سازمان های حقوق مدنی تاسیس کردند و یک سال بعد نیز کینگ کتابی نوشت با عنوان «تلاش و در آن ابعاد مختلف نظریه خود با نام «نظریه نافرمانی مدنی» را تشریح و Strive Toward Freedom «برای آزادی تبیین کرد. مارتین در سال ۱۹۵۹ برای بازدید از بنای یادبود و خانه گاندی به هند رفت و همین بسیاری را بر آن داشته است که وی در ارابه نظریه نافرمانی مدنی از روش مبارزاتی گاندی الهام گرفته است اما به نظر می رسد؛ لوتر کینگ و حتی خود گاندی به شدت تحت تاثیر افکار «هنری تارو» فیلسوف قرن نوزدهمی آمریکا بوده اند

تارو در ۳۲ سالگی کتابی نوشت با عنوان: «حقوق و وظایف شهروندان در قبال حکومت» و در این کتاب نوشت: «حکومت مثل یک ماشین است و اگر درست کار نکند قطعا باید متوقفش کرد». او همچنین معتقد بود: «معمولا حکومت‌ها و سیاستمداران بیشتر واجد معایب اند تا محاسن... به نظر می‌رسد دموکراسی وسیله است نه هدف و نمی‌تواند راه حل نهایی محسوب شود بنابر این زمامداری اکثریت به معنای استیلائی فضیلت و عدالت نیست».

کینگ نیز در کتاب خود در تایید این عبارت تارو نوشته است: «با وجود احترامی که برای دموکراسی و حکومت اکثریت قایلیم باید اذعان کنم که گاهی وجدان یک شخص بر یک جمع فضیلت و ارجحیت بیشتری دارد و تابعیت از وجدان و اخلاق از تابعیت قانون مهم‌تر است». در واکنش به دیدگاه تارو و کینگ که با وجود اختلاف زمانی صد ساله، عقیده مشترکی در قبال دموکراسی داشتند؛ کشیشی به نام «ویلیام بیلی» کتابی نوشت با عنوان «فرمانبری مدنی» و در آن فرمانبرداری از حکومت را همان فرمانبرداری از خدا و وجدان دانست و اعلام کرد که دموکراسی عین اخلاق است، اما واکنش‌های خشونت‌بار حکومت در قبال اعتراض‌های مدنی کینگ به تدریج نشان داد که گفته‌های ویلیام بیلی دست‌کم در عالم واقع چندان درست نبوده است.

شدیدا کنترل می‌FBI پس از یک نوبت دستگیری و بازداشت کینگ و سپس آزادی وی، تلفن‌ها و مکاتبات وی از سوی شد و جالب آنکه بعدها مشخص شد که «جان اف کندی» رییس جمهور وقت و برادرش «رابرت کندی» وزیر دادگستری وقت کاملا از این اقدام غیرقانونی آگاهی داشته‌اند و براساس همین اطلاعات سعی داشتند تا کینگ را به عنوان یک کمونیست دو آتشه محاکمه کنند. بسیاری معتقدند که همین اقدام غیراخلاقی کندی و همپالکی‌هایش موید این نظریه «تارو» است که می‌گفت: «دموکراسی لزوما با اخلاق گره نخورده و تبعیت از اخلاق بر تبعیت از حکومت رجحان دارد». ماجرای بی‌اخلاقی زمامداران دموکرات البته به همین جا ختم نشد و ابعاد این مساله آنگاه روشن شد که «دیوید گارو» در سال ۱۹۶۴ با انتشار کتابی با عنوان «اف بی آی و لوتر کینگ» فاش کرد که چگونه؛ اف بی آی سعی داشته است تا با برنامه‌ریزی مضمّن‌کننده‌ای، کینگ را وارد یک رابطه نامشروع جنسی و بدنام کند.

گارو می‌نویسد به فرض آنکه آنها در این کار موفق هم شده باشند، چیزی از ارزش‌های کینگ کم نمی‌شود اما بد نیست به نامه بدون امضایی اشاره کنم که کینگ قبل از دریافت «جایزه نوبل صلح» به دست مارتین لوتر کینگ رسید. در این نامه آمده بود: «به آخر راه رسیدی آقای کشیش! تو قهرمان نیستی تو یک وحشی شروری که بهتر است از دریافت جایزه صرف نظر کنی و یک ماه باقی مانده را صرف جلوگیری از این رسوایی کنی». گارو معتقد است که این نامه برای ایراد فشار روانی به کینگ و مجبور کردن وی به خودکشی ارسال شده بود و اگرچه این اتفاق نیفتاد اما او را مجبور به استعفا از کنگره جنس حقوق مدنی کرد.



کینگ و خانواده اش از طرف سازمان ها و گروه های نژادپرست، مرتب تهدید به قتل می شدند. گاه در روز، چهل نامه ی تهدید آمیز به دست آنها می رسید و رفته رفته هتاکه ها سیر صعودی پیدا می کرد واکنش کینگ اما یک چیز بود: «من برای شما دعا می کنم !من برای انسانیت دعا می کنم ، همان چیزی که همه ما قبل از حکومت و قدرت بدان متعهدیم». در یکی از همان روزها، پس از سخنرانی مارتین، بمبی به طرف ساختمان خانه اش پرتاب کردند که آسیب جانی در پی نداشت ولی قسمت های زیادی از ساختمان را ویران کرد

به دنبال شکل گرفتن مبارزات سیاهپوستان و فشردهتر شدن صف اتحاد آنها، نیروهای دولتی و سازمانهای نژادپرست، وحشیانه تر عمل کردند. نژادپرستان «کوکلس کلان» این بار اتوبوس های حامل سیاهان را نیز به آتش کشیدند تا تعداد دیگری نیز به این شکل جان خود را از دست بدهند. این خبر، «مارتین لوتر کینگ» را به شدت متأثر کرد و به پشتیبانی آنان شتافت. شبی که او در کلیسا سخنرانی می کرد، عدهای در بیرون، همه ی ماشینها را به آتش کشیدند و شیشه های کلیسا را شکستند. خشونت نسبت به دانشجویان طرفدار «سواران آزادی»، بیشتر از پیش می شود. خبرنگاران و عکاسانی که در آنجا حضور داشتند به خاطر تهیه ی مطلب و فروش بیشتر روزنامه های خود، عکس های فراوانی گرفتند، که پخش آن در گستره ی وسیعی، چشم جهانیان را به حوادثی باز کرد که در آن سرزمین به خاطر کسب ساده ترین حقوق انسانی اتفاق می افتاد. در شهر «بیرمنگهام» نیز برخوردها و خشونتهای فراوانی روی داد که موجب شد بار دیگر «مارتین لوتر کینگ» زندانی شود. در تظاهراتی که جوانان و کودکان در آن شرکت کردند، پلیس خشونت به خرج داد و با اسلحه، شلنگ های آب فشار قوی و سگهای مخصوص، به مردم بی دفاع حمله برد. فیلمی که از این تظاهرات پخش شد، مردم جهان را به سختی تکان داد

!روایای دارم

پس از مبارزه و خشونت شهر «بیرمنگهام»، به منظور یادبود و بزرگداشت صدمین سال لغو بردگی در آمریکا در تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۶۳، راهپیمایی هایی به طرف واشنگتن ترتیب داده شد. حدود ۲۵۰ هزار نفر در مرکز شهر واشنگتن جمع شدند. افراد سرشناسی در آنجا به سخنرانی پرداختند، از جمله «مارتین لوتر کینگ» که همه مشتاقانه انتظار می کشیدند تا سخنانش را بشنوند. سخنرانی تاریخی «مارتین لوتر کینگ» در آن جمع و آن روز، حرفهایی بود که به تاریخ پیوست و تا به امروز، آزادیخواهان به آن اشاره می کنند

:مارتین لوتر کینگ در این سخنرانی مشهور و زیبا با عنوان «روایای دارم» چنین گفت

خرسندم از همراهی با شما در این جمع که از آن، به مثابه بزرگترین راهپیمایی برای آزادی در تاریخ ملت مان یاد خواهد شد.

یک صد سال پیش، یک شهروند بزرگ آمریکایی که امروز زیر سایه نمادین او ایستاده ایم، اعلامیه آزادی بردگان را امضا کرد. این فرمانی مهم، همچون فانوس دریایی بود که امید بزرگی را به میلیون ها برده گمشده سیاه پوست که در شعله های آتش از بی عدالتی های آن زمان می سوختند، به آرمغان آورد. سپیده دمی بود مسرت بخش برای نقطه پایان گذاشتن بر شب یلدای اسارت.

اما پس از یک صد سال، سیاه هنوز هم آزاد نیست. پس از یک صد سال، سیاهی زنجیر تبعیض بر تارک زندگی سیاه پوستان سایه افکنده و سیاه را فلج کرده است. پس از یک صد سال، سیاه پوستان در جزیره دور افتاده فقری در اقیانوس بیکران رفاه مادی آمریکا زندگی می کنند. پس از یک صد سال، سپاه پوستان هنوز هم در گوشه و کنار جامعه آمریکا می پژمردند و خویشان را در سرزمین خود تبعیدی می یابند. و ما امروز این جاییم تا این اوضاع شرم آور را بر ملا سازیم

به یک معنا ما به پایتخت ملت آمده ایم، تا چکی را نقد کنیم. هنگامی که معماران این جمهوری کلمات با شکوه قانون اساسی و اعلامیه استقلال را می نگاشتند، تعهد نامه ای (چکی) را امضا کردند تا هر آمریکایی وارث آن خزانه باشد. این چک، تعهدی بود برای تضمین حقوق تمام انسان ها، بله، اعم از سیاه و سفید، تا به حق غیر قابل انکار زندگی، آزادی و جست و جوی خوشبختی دست یابند. بدیهی است که امروز آمریکا در توزیع این چک، کوتاهی کرده و با شهروندان بر اساس رنگ، تبعیض قایل شده است. به جای تکریم و احترام این چک، (پیمان مقدس، آمریکا به سیاه پوستان چک جعلی داده، چنان چه در بازگشت بر این چک مهر (بودجه ناکافی) خورده است. اما ما نمی توانیم بپذیریم که عدالت ورشکسته شده است. ما نمی توانیم بپذیریم که بودجه کافی در خزانه بزرگ فرصت های این ملت وجود نداشته باشد. ما آمده ایم تا این چک را نقد کنیم، چکی را که تضمین کننده آزادی، امنیت و عدالت اجتماعی ماست

ما به اینجا آمده ایم تا آمریکا را از فوریت موضوع با خبر سازیم. زمان آن نیست که آمریکا ما را با داروی آرام بخش تدریج گرایی به وعده فردها واگذارد و برای فروکش کردن خشم مان فریب دهد. زمان آن است که وعده های دموکراسی واقعی شود. زمان خیزش است از دره تاریک و متروک تبعیض نژادی به مسیر روشن عدالت نژادی. زمان خیزش ملت است از سنگریزه های تعصب و بی عدالتی نژادی به سخره عظیم برادری. (زمان آن است تا ملت را از ریگ های سرگردان بی عدالتی نژادی برهانیم و بر سخره های عظیم برادری بنشانیم). و همین حالا زمان آنست تا عدالت را برای تمام فرزندان خدا واقعی سازیم. چشم پوشی از اهمیت و فوریت این موضوع برای ملتی عواقبی مهیب و کشنده دارد. شرار خشم مشروع سیاه فروکش نخواهد کرد مگر نا نسیم سرد دلنشین آزادی و عدالت. ۱۹۶۳ پایان نیست، یک آغاز است. آنانی که می پنداشتند سیاه طالب یک فرصت خودنمایی است و آرام خواهند شد، در غفلت مهیبی اند و اگر دولت به واکنش های

تکراری ادامه دهد، آنان را از خواب غفلت به بیداری دردناکی مژده می دهیم. تا حق شهروندی سیاه پوستان داده نشود، آمریکا روی آرامش و استراحت را نخواهد دید. تاروز روشن عدالت سر بر نیارد گردباد قیام، بنیاد دولت مان را به لرزه در خواهد آورد. اما نکته ای است که من باید با شما در میان بگذارم، شمایی که بر سکوی این صفحه داغ ایستاده اید صحنه ای که مارا به کاخ عظیم دادخواهی رهنمون می کند. در اسنادی داد خواهی نباید مرتکب بی دادگری شویم. نباید تشنگی آزادی را با نوشیدن از جام نفرت رفع کنیم. ما باید همواره مبارزه مان را بر فراز بلند بالهای نظم و وقار نگه داریم. مبادا شان این اعتراض خلاق را با خشونت های فیزیکی فرو کاهیم. ما همواره برخوردهای فیزیکی را با ارتفاعات با شکوه قدرت روح مان پاسخ خواهیم داد. دریای پیکار شگفت انگیزی که جامعه سیاه را به حرکت آورده، نباید تنفر تمام سفید پوستان را برانگیزد، چنانچه امروز شاهد حضور برادران سفیدی هستیم که می دانند سرنوشت شان به سرنوشت ما گره خورده است. اینان پی برده اند که آزادی شان با آزادی مان پیوندی ناگسستگی دارد.

ما نمی توانیم به تنهایی پیش رویم و چنانچه پیش می رویم باید تعهد کنیم که همیشه باهم باشیم. ما نمی توانیم به عقب بازگردیم.

هستند کسانی که از سر سپردگان حقوق مدنی می پرسند، ( شما کی آرام می گیرید؟) ما هرگز آرام نمی گیریم تا زمانی که سیاه قربانی توحش غیر قابل توصیف خشونت پلیس باشد. ما نمی توانیم آرام بگیریم تا زمانی که بدن های خسته مان در هتل های هر شهر و در توقف گاه های بزرگراه ها، { جایی که سیاهان در آن جا بدترین تحقیر، توهین و شکنجه را متحمل می شدند } آرام نگیرند... نه، نه ما آرام نیستیم، و ما آرام نخواهیم گرفت تا زمانی که عدالت مانند آبی زلال جاری نشود و مانند رودی خروشان نخرامد.

من بی خیر نیستم از این که برخی از شما محاکمه ها و سختی های بزرگی دیده اید. برخی از شما تازه از زندان های تنگ و تاریک آزاد شده اید و برخی از شما از مناطقی آمده اید که رویای آزادی تان با ضرب و شتم محاکمه و طوفان توحش پلیس سرکوب شده است. شما مصیبت دیدگان راه رنج خلاق اید. و همواره با همان ایمان راسخ به راه تان ادامه دهید که رنج و عذاب ناخواسته موجب رستگاری است

باز گردید به می سی سی پی، بازگردید به آلاباما، بازگردید به کارولینای جنوبی، بازگردید به جورجیا، بازگردید به لوئیزیانا، بازگردید به زاغه ها و سیاه نشین های شهرهای شمال، با درک این موضوع که این وضعیت به نحوی می تواند تغییر کند و خواهد کرد.

و به شما می گویم، دوستان من: مبادا غرق در باتلاق ناامیدی شویم.

. به رغم تمام مصیبت های امروز و فردا، من هنوز رویایی دارم. و این ارزویی است که ریشه در رویای آمریکا دارد

من رویایی دارم که روزی این ملت به پا می خیزند و زندگی می کنند و به معنای واقعی اعتقادات خود جان می بخشند: "

"ما به این حقیقت آشکار گواهی می دهیم که همه انسانها برابر خلق شده اند

من رویایی دارم که روزی فرا خواهد رسید که در تپه های سرخ جورجیا، فرزندان بردگان و فرزندان اربابان بر میز برادری با هم می نشینند

من رویایی دارم که که روزی فرا خواهد رسید که حتا ایالت می سی سی پی؛ ایالتی که در شعله های بی عدالتی و شعله های ظلم می سوزد به بهشت آزادی و عدالت مبدل خواهد شد

من رویایی دارم که روزی فرا خواهد رسید که چهار فرزند کوچکم در کشوری زندگی خواهند کرد که معیار قضاوت رنگ پوست نه بل محتوای اخلاقی شان خواهد بود، و امروز من رویایی دارم

من رویایی دارم که روزی فرا خواهد رسید، که در آلاباما، به رغم تمام نژادپرستان بدطینتش، و والی ای که برای ممانعت از حقوق مدنی مهر دخالت و ابطال بر هر حرکت مدنی می زند. حتا روزی در همان آلاباما، کودکان دختر و پسر سیاه با کودکان دختر و پسر سفید دست در دست هم میدهند، مانند خواهر و برادر. و امروز من رویایی دارم

من رویایی دارم که روزی فرا خواهد رسید، که تمام دره ها پر خواهد شد، تمام کوه ها و تپه ها پایین خواهد آمد، نا همواری ها هموار خواهد شد، و ناراستی ها راست خواهد شد و جلال خداوند آشکار خواهد شد و همه گوشت و اعضای مان شاهد خواهد بود

این است آرزوی ما، و این است ایمان ما که با خود به جنوب خواهیم برد. با این ایمان از کوه یاس سنگ آرزوی مان را می تراشیم. با این ایمان، آهنگ ناهماهنگ وطن را به سمفونی زیبای آهنگ برادری مبدل خواهیم کرد. با این ایمان، ما قادر به کار مشترک خواهیم شد، با این امید که روزی آزاد خواهیم شد

با این ایمان است که ما قادر به همکاری با یکدیگر خواهیم شد. با هم دعا خواهیم کرد، با هم به مبارزه خواهیم رفت با هم زندانی خواهیم شد، برای آزادی کنار هم خواهیم ایستاد با این امید که روزی آزاد خواهیم شد. و این، همان روزی خواهد بود که همه فرزندان خدا با معنایی تازه می سرایند که

این کشور من، ای سرزمین زیبای آزادی، برای توست که می خوانم

، سرزمینی که در آن پدرانم جان سپردند، ای سرزمین فخر زائران

و بگذارید که از هر گوشه کوهساران، زنگ آزادی به صدا در آید. و اگر بناست که آمریکا ملتی بزرگ شود، باید این تحقق یابد. پس بگذارید زنگ آزادی از فراز تپه های شگرف نیوهمشایر به صدا در آید، بگذارید زنگ آزادی از کوه های بلند نیویورک به صدا در آید. بگذارید زنگ آزادی از زاغه های وخیم پنسلوانیا به صدا در آید. بگذارید زنگ آزادی از پشت رشته کوه های پوشیده در برف کلرادو به صدا در آید. بگذارید زنگ آزادی از شیب های پر کرشمه کالیفرنیا به صدا در آید

اما نه تنها این، بلکه:

بگذارید زنگ آزادی از بلندی های ستون ماونت جورجیا به صدا در آید. بگذارید زنگ آزادی از کوه لوک آوت تنسی به صدا در آید. بگذارید زنگ آزادی از هر تپه و تپه کوچک از می سی سی پی به صدا در آید. از هر گوشه، از هر کوی و برزن، از کوهساران، اجازه دهید زنگ آزادی به صدا در آید